
فرا تر از دوگانه ساختار و فرهنگ: ارائه یک چارچوب نظری ترکیبی برای تحلیل موانع توانمندسازی سیاسی زنان در جوامع در حال توسعه
پروانه کریمی خرقانی^۱
کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی گرایش زن و خانواده دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

چکیده

توانمندسازی سیاسی زنان در جوامع در حال توسعه، همواره در میانه دو دسته تبیین ساختاری و فرهنگی گرفتار آمده است؛ رویکردهایی که هر یک به تنهایی از عهده تبیین پیچیدگی موانع بر نمی‌آیند. این مقاله با نقد دوگانه «ساختار در برابر فرهنگ»، چارچوبی نظری ترکیبی ارائه می‌دهد که در آن ساختارهای رسمی و غیررسمی، نظام‌های معنایی فرهنگی و عاملیت فردی و جمعی زنان به گونه‌ای دیالکتیکی با یکدیگر پیوند می‌یابند. با استفاده از مرور نظام‌مند ۳۷ منبع معتبر فارسی و انگلیسی که موانع مشارکت و توانمندسازی سیاسی زنان را در کشورهایمانند ایران، پاکستان، نیجریه، اتیوپی و ترکیه کاویده‌اند، تحلیل حاضر نشان می‌دهد که موانع ساختاری (نظام‌های انتخاباتی، قوانین تبعیض‌آمیز، منابع اقتصادی) و موانع فرهنگی (هنجارهای مردسالارانه، کلیشه‌های جنسیتی، خوانش‌های دینی محدودکننده) نه فقط هم‌زمان، بلکه به‌طور متقابل یکدیگر را بازتولید می‌کنند. چارچوب پیشنهادی سه حوزه اصلی «ساختار فرصت سیاسی»، «زمینه فرهنگی» و «منابع عاملیتی» را در کانون تحلیل قرار می‌دهد و مسیرهای درهم‌تنیده علی را ترسیم می‌کند. در پایان، دلالت‌های این چارچوب برای پژوهش‌های تطبیقی و سیاست‌گذاری در زمینه توانمندسازی سیاسی زنان در جوامع در حال توسعه بحث می‌شود.

واژگان کلیدی: توانمندسازی سیاسی زنان، دوگانه ساختار-فرهنگ، چارچوب ترکیبی، جوامع در حال توسعه، موانع مشارکت سیاسی.

مقدمه

مشارکت و توانمندسازی سیاسی زنان در دهه های اخیر به یکی از محورهای اصلی ادبیات توسعه و مطالعات جنسیت بدل شده است. با وجود پیشرفت های قابل توجه در عرصه آموزش، بهداشت و اشتغال زنان در بسیاری از جوامع در حال توسعه، حضور آن ها در نهادهای تصمیم گیرنده سیاسی همچنان محدود و شکننده باقی مانده است (بیگم، ۲۰۲۳؛ الف؛ فیدلیس، ۲۰۲۵؛ کاسا، ۲۰۱۵). شکاف میان توانمندی های اجتماعی-اقتصادی و قدرت سیاسی زنان این پرسش بنیادین را پیش می کشد که چه موانعی فراسوی شاخص های معمول توسعه، راه ورود زنان به عرصه سیاست را سد می کنند و چگونه می توان این موانع را در چارچوبی یکپارچه تحلیل کرد. ادبیات موجود به طور عمده به دو اردوگاه نظری تقسیم می شود: از یک سو تحلیل های ساختارگرایانه بر قوانین، نهادها و سازوکارهای رسمی تأکید دارند (موتیجیما و ترزی، ۲۰۲۵؛ شودوا، ۲۰۰۵)، و از سوی دیگر رهیافت های فرهنگ گرا هنجارهای جنسیتی، کلیشه ها و باورهای سنتی را مانع اصلی می شمارند (ممتاز و شهزادی، ۲۰۲۵؛ ناز و احمد، ۲۰۱۲؛ کوهاسنیتا و شجاعی، ۲۰۰۸). با این حال، شواهد گسترده از جوامع مختلف نشان می دهد که موانع ساختاری و فرهنگی نه در انزوای یکدیگر، بلکه در قالب شبکه ای درهم تنیده عمل می کنند و هرگونه مرزبندی قاطع میان آن ها به تقلیل گرایی نظری و ناکارآمدی سیاستی می انجامد.

در مطالعات ایرانی نیز این دوگانگی به روشنی دیده می شود. برای مثال، محمدی اصل (۲۰۰۴) موانع مشارکت سیاسی زنان را عمدتاً در قالب عوامل ساختاری مانند نبود احزاب فراگیر و ضعف نهادهای مدنی تبیین می کند، در حالی که کوهاسنیتا و شجاعی (۲۰۰۸) تمرکز خود را بر موانع فرهنگی پس از انقلاب اسلامی می گذارند. براتی پور و براتی پور (۲۰۲۳) با طرح «چارچوب نظری ترکیبی» برای تحلیل موانع توانمندسازی سیاسی زنان روستایی و عشایری، نخستین گام ها را به سوی فراتر رفتن از این دوگانه برداشته اند. با این همه، ادبیات همچنان فاقد چارچوبی منسجم در سطح کلان است که بتواند تعاملات پویای ساختار و فرهنگ را در کنار عاملیت زنان مفهوم پردازی کند. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که چگونه می توان از دوگانه ساختار و فرهنگ گذر کرد و چارچوبی نظری ساخت که همزمان ابعاد نهادی، هنجاری و کنشگرانه را برای تحلیل موانع توانمندسازی سیاسی زنان در جوامع در حال توسعه به کار گیرد؟

هدف این مقاله ارائه یک چارچوب نظری ترکیبی با اتکا به تحلیل ثانویه منابع موجود است. نوآوری پژوهش در آن است که به جای افزودن عاملی دیگر به فهرست موانع، منطق درهم تنیدگی ساختار، فرهنگ و عاملیت را مبنا قرار می دهد و سازوکارهای بازتولید متقابل آن ها را آشکار می سازد. این چارچوب برای تحلیل تطبیقی جوامع در حال توسعه که ویژگی های مشترکی مانند میراث دولت های رانتیر، مدرنیزاسیون ناهم زمان و تداوم هنجارهای مردسالارانه دارند، مناسب به نظر می رسد (شهابی و علی پور، ۲۰۲۵؛ بهلولی و همکاران، ۲۰۲۴). در ادامه، ابتدا مروری بر ادبیات موجود صورت می گیرد، سپس دوگانه ساختار-فرهنگ نقد می شود، پس از آن چارچوب نظری ترکیبی تشریح می شود و در نهایت دلالت های آن برای تحلیل موانع توانمندسازی سیاسی زنان در جوامع در حال توسعه مورد بحث قرار می گیرد.

مروری بر ادبیات: موانع توانمندسازی سیاسی زنان در ترازوی نظریه

موانع ساختاری: از قوانین تا اقتصاد سیاسی

حجم درخور توجهی از پژوهش ها موانع حقوقی، نهادی و اقتصادی را ریشه اصلی محرومیت سیاسی زنان می دانند. شودوا (۲۰۰۵) در گزارش خود برای اتحادیه بین المجالس، موانع ساختاری مشارکت زنان در پارلمان را در سه سطح نظام سیاسی، حزبی و فردی طبقه بندی می کند. در سطح نظام سیاسی، قوانین اساسی، نظام های انتخاباتی و فقدان سهمیه های جنسیتی نقش کلیدی دارند (موتیجیما و ترزی، ۲۰۲۵). باری (۲۰۰۵) نیز ضمن تأکید بر ضعف چارچوب های حقوقی، نشان می دهد که نبود حمایت صریح قانونی از مشارکت زنان، نه تنها نامزدی آن ها را محدود می کند، بلکه اعتماد رأی دهندگان به توانایی های سیاسی زنان را نیز کاهش می دهد. در همین راستا، کاسا (۲۰۱۵) با مطالعه موانع مشارکت سیاسی زنان در اتیوپی، نشان می دهد که هر چند قانون اساسی این کشور حقوق برابر را تضمین کرده است، اما خلأهای اجرایی و کمبود منابع مالی به عنوان مانعی ساختاری عمل می کند. اسلم و اقبال (۲۰۲۵) نیز بر نابرابری در بازنمایی سیاسی به عنوان یک مشکل ساختاری پایدار در بسیاری از کشورهای در حال توسعه انگشت می گذارند.

در سطح اقتصاد سیاسی، نابرابری در دسترسی به منابع مالی و شبکه های قدرت، توان رقابت سیاسی زنان را به شدت محدود می کند (فیدلیس، ۲۰۲۵؛ اوجو، ۲۰۲۴). بیگم (۲۰۲۳؛ الف) در تحلیل مشارکت سیاسی زنان در پاکستان، عوامل اقتصادی را هم ارز عوامل فرهنگی برجسته کرده و نشان می دهد که هزینه کمپین های انتخاباتی، اتکا به شبکه حمایتی مردانه و نبود

حامیان مالی، زنان را از گردونه سیاست رسمی بیرون می‌رانند. الله (۲۰۱۸) نیز در مطالعه ناحیه دیر در خیبر پختونخوا، عوامل اقتصادی-اجتماعی را در کنار تحصیلات و هنجارهای قبیله‌ای از عوامل اصلی بازدارنده مشارکت سیاسی زنان می‌داند. بی‌بی و همکاران (۲۰۲۵) در مطالعه‌ای در همان منطقه، تصویری چندبعدی از عوامل ساختاری، فرهنگی و فردی ارائه می‌دهند که همگی بر مشارکت اثر منفی دارند.

در زمینه ایران، محمدی اصل (۲۰۰۴) با تشریح موانع ساختاری مانند نبود احزاب قدرتمند، سازوکار انتخاباتی مردانه و کمبود منابع در اختیار زنان، استدلال می‌کند که ساختار سیاسی ایران مشارکت زنان را به حاشیه رانده است. داودی، شکورزاده اردبیلی و امیرپور (۲۰۲۳) با بررسی برنامه‌های پنجم و ششم توسعه، آشکار می‌سازند که هرچند اهدافی برای ارتقای مشارکت سیاسی زنان در این اسناد گنجانده شده، اما به دلیل فقدان ضمانت‌های اجرایی و بودجه کافی، این برنامه‌ها عملاً نتوانسته‌اند توانمندسازی سیاسی زنان را محقق سازند. این یافته‌ها با نتیجه‌گیری‌های اعتباریان، جلالی و شامطالبی (۲۰۲۵) همسو است که الگویی برای توانمندسازی زنان در توسعه سیاسی پایدار ایران ارائه می‌دهند و بر ضرورت اصلاحات نهادی تأکید دارند. همچنین از موده و حاجی‌یوسفی (۲۰۱۹) با بررسی تطبیقی ایران و سوئد، نشان می‌دهند که توانمندسازی سیاسی زنان پیش‌شرط حکمرانی خوب است و نبود آن در ایران تا حد زیادی ریشه در کاستی‌های ساختاری دارد.

موانع فرهنگی: هنجارها، کلیشه‌ها و مردسالاری

در مقابل، جریان نیرومندی در ادبیات، ریشه اصلی محرومیت سیاسی زنان را در فرهنگ جستجو می‌کند. غفور، بلوچ و مرتضی (۲۰۲۳) در پژوهش خود درباره زنان بلوچستان پاکستان، نشان می‌دهند که هنجارهای مردسالارانه، تفکیک جنسیتی فضاهای عمومی و تابوهای فرهنگی، مشارکت سیاسی زنان را به شدت محدود می‌سازد. ناز و احمد (۲۰۱۲) با تمرکز بر جامعه پشتون، موانع فرهنگی-اجتماعی را شامل عرف قبیله‌ای، محدودیت تحرک، و تعریف حوزه سیاست به عنوان قلمرو مردانه برمی‌شمارند. ممتاز و شهزادی (۲۰۲۵) نیز در تحلیل کلان موانع اجتماعی-فرهنگی مشارکت سیاسی زنان در پاکستان، به عواملی چون بی‌اعتمادی جامعه به توانایی‌های رهبری زنان، فشار خانواده و ترس از بدنامی اشاره می‌کنند. در بستر آفریقا، فیدلیس (۲۰۲۵) ترکیبی از آموزش، هنجارهای دینی-فرهنگی و موانع مالی را به عنوان موانع مشارکت سیاسی زنان در شمال نیجریه معرفی می‌کند. او استدلال می‌کند که حتی در صورت رفع موانع قانونی، تا زمانی که فرهنگ عمومی سیاست را امری مردانه تعریف کند، پیشرفت چشمگیری حاصل نخواهد شد. کامیلا (۲۰۲۵) با تحلیل سیاست‌های توانمندسازی زنان، ضعف مشارکت سیاسی را نتیجه فرهنگ سیاسی مردسالار و کلیشه‌های رسوخ‌یافته در سازوکارهای حکومتی می‌داند. بیگم (۲۰۲۳) در پژوهشی دیگر، عوامل فرهنگی مانند تعصب‌های جنسیتی، باورهای مذهبی سخت‌گیرانه و عدم حمایت خانواده را هم‌ردیف موانع ساختاری در پاکستان برجسته می‌کند.

در ادبیات ایرانی، کوهاسنیثا و شجاعی (۲۰۰۸) به بررسی موانع فرهنگی مشارکت سیاسی-اجتماعی زنان پس از انقلاب اسلامی می‌پردازند و عواملی چون تفسیرهای محدودکننده از دین، فرهنگ عمومی مردسالار و گفتمان‌های سنتی را مانع حضور زنان در عرصه‌های سیاسی می‌دانند. شهابی و علی‌پور (۲۰۲۵) در مطالعه تطبیقی ایران، ترکیه و عربستان نشان می‌دهند که فرهنگ سیاسی و میراث تاریخی هر کشور، شدت و نوع موانع را شکل می‌دهد، به گونه‌ای که حتی در ترکیه با ساختارهای نسبتاً بازتر، هنجارهای فرهنگی همچنان سقف شیشه‌ای را برقرار نگاه داشته‌اند. صادقی، صادقی و عزیزی (۲۰۲۲) هرچند موضوعشان شکاف جنسیتی و عملکرد محیط زیستی است، اما یافته‌هایشان تلویحاً نشان می‌دهد که نابرابری جنسیتی ناشی از هنجارهای فرهنگی، پیامدهایی فراتر از حوزه سیاست دارد و به دیگر عرصه‌های توسعه نیز تسری می‌یابد. از منظر دینی نیز، مرادی‌مهد و همکاران (۲۰۲۵) با بررسی توانمندسازی سیاسی زنان در پرتو نواندیشی دینی، استدلال می‌کنند که خوانش‌های مسلط مذهبی در ایران، با تعریف نقش‌های جنسیتی خاص، مشارکت سیاسی زنان را محدود ساخته‌اند، اما بازخوانی این متون می‌تواند به کنش اجتماعی و سیاسی زنان مشروعیت بخشد. این یافته‌ها همسو با پژوهش صالحی و همکاران (۲۰۲۱) است که نشان می‌دهند محرک‌های جنسیتی در ایران، نه فقط مشارکت سیاسی، بلکه بزمیستی اجتماعی زنان را نیز تحت تأثیر هنجارهای فرهنگی محدود می‌کنند.

تلاش‌های تلفیقی: به سوی تحلیل چندبعدی

هرچند بخش غالب ادبیات به یکی از دو قطب ساختار یا فرهنگ متمایل است، اما رگه‌هایی از تلاش برای تلفیق این ابعاد نیز به چشم می‌خورد. الله (۲۰۱۸) و بی‌بی و همکاران (۲۰۲۵) در تحلیل موانع مشارکت سیاسی زنان در پاکستان، هر دو دسته عوامل اقتصادی-اجتماعی (ساختار) و فرهنگی (هنجارها و سنت‌ها) را در مل‌های خود جای داده‌اند. باری (۲۰۰۵) نیز بر

لزام توجه همزمان به موانع نهادی، اقتصادی و اجتماعی-فرهنگی تأکید دارد. آخوندی، حبیبپور گتایی و حضرتی صومعه (۲۰۲۴) در مطالعه مشارکت سیاسی زنان در تهران، ترکیبی از عوامل فردی (سطح تحصیلات، اعتماد به نفس سیاسی)، فرهنگی (نگرش خانواده و اطرافیان) و ساختاری (دسترسی به شبکه های قدرت، سهمیه بندی انتخاباتی) را شناسایی کرده اند. اشرفی-گفشه، حاجی نژاد و صادقی (۲۰۲۴) نیز با رویکردی اجتماع محور، موانع مشارکت زنان روستایی لشت نشا را به طور همزمان در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نهادی واکاوی کرده اند.

در ایران، براتی پور و براتی پور (۲۰۲۳) به صراحت از «چارچوب نظری ترکیبی» برای تحلیل موانع توانمندسازی سیاسی زنان روستایی و عشایری سخن می گویند. آن ها با ترکیب نظریه های ساختارگرا و فرهنگگرا، نشان می دهند که چگونه فقر اقتصادی، نبود زیرساخت ها (ساختار) و باورهای سنتی محدودکننده (فرهنگ) یکدیگر را تقویت می کنند. این اثر یکی از نخستین تلاش ها برای عبور از دوگانه انگاری مرسوم در مطالعات ایرانی به شمار می رود. بهلولی و همکاران (۲۰۲۴) نیز با طراحی یک شاخص جهانی جدید برای سنجش توانمندسازی سیاسی زنان در کشورهای قفقاز جنوبی، عملاً رویکردی چندبعدی را پی می گیرند که در آن شاخص های ساختاری (سهم زنان در پارلمان، وزارت ها) در کنار شاخص های زمینه ای (شاخص توسعه انسانی، نرخ باسوادی) قرار می گیرند. اعتباریان و همکاران (۲۰۲۵) نیز الگوی توانمندسازی زنان را در چهار بعد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ترسیم می کنند و بر همپوندی این ابعاد تأکید دارند.

با این حال، این تلاش ها غالباً به افزودن فهرستی از عوامل در کنار یکدیگر بسنده کرده اند و از نظریه پردازی در باب نحوه تعامل و بازتولید متقابل ساختار و فرهنگ بازمانده اند. شکاف اصلی در ادبیات، فقدان چارچوبی است که بتواند رابطه دیالکتیکی میان ساختارهای رسمی، هنجارهای فرهنگی و عاملیت زنان را مفهوم پردازی کند و مکانیسم های علی در هم تنیده را به روشنی ترسیم نماید.

نقد دوگانه ساختار-فرهنگ در تحلیل موانع توانمندسازی سیاسی زنان

مرور ادبیات نشان می دهد که بیشتر پژوهش ها یا در چارچوب تحلیل های ساختارگرا جای می گیرند و قوانین، نهادها و منابع را کانون توجه قرار می دهند، یا به فرهنگ گرایی متوسل می شوند و ارزش ها، باورها و هنجارها را محور تحلیل می سازند. این دوگانگی، هرچند در سادسازی اولیه موضوع کارآمد است، اما به سه مشکل عمده می انجامد.

نخست، تقلیل گرایی نظری: نسبت دادن موانع به یک دسته عامل، پیچیدگی واقعیت اجتماعی را نادیده می گیرد. برای مثال، قوانین انتخاباتی نابرابر (ساختار) معمولاً مشروعیت خود را از باورهای فرهنگی مردسالارانه کسب می کنند و متقابلاً بازتولید آن باورها را تسهیل می کنند. شودا (۲۰۰۵) اشاره می کند که حتی در کشورهایی که قوانین مترقی دارند، اگر فرهنگ سیاسی، مشارکت زنان را برنتابد، این قوانین بی اثر می مانند. به همین ترتیب، فیدلیس (۲۰۲۵) نشان می دهد که آموزش به عنوان یک متغیر ساختاری، بدون تغییر در هنجارهای دینی-فرهنگی، به تنهایی نمی تواند مشارکت سیاسی زنان را در شمال نیجریه افزایش دهد.

دوم، غفلت از بازتولید متقابل: ساختار و فرهنگ نه دو حوزه مجزا، بلکه دو لحظه از فرایندی واحد هستند. نبود سهمیه های جنسیتی در قانون اساسی یا آیین نامه های انتخاباتی (موتیجیما و ترزی، ۲۰۲۵) تنها یک خلأ حقوقی نیست، بلکه تجسم هنجارهای فرهنگی ای است که سیاست را امری مردانه تعریف می کنند. از سوی دیگر، این خلأ حقوقی، پیام «طبیعی بودن» غیبت زنان را به جامعه مخابره می کند و باورهای قالبی را بازتولید می کند. باری (۲۰۰۵) به درستی میان «موانع عرضه» (عدم تمایل یا توانایی زنان برای ورود) و «موانع تقاضا» (عدم پذیرش از سوی ساختارهای سیاسی) تمایز می گذارد و نشان می دهد که هر دو وجه ریشه های فرهنگی و ساختاری همزمان دارند. داودی و همکاران (۲۰۲۳) در ایران مشاهده می کنند که اسناد توسعه ای، اگرچه متضمن سیاست هایی برای حضور زنان هستند، اما در غیاب یک گفتمان فرهنگی حمایت گر و ضمانت های نهادی، عملاً خنثی شده اند. این امر حاکی از آن است که ساختارهای رسمی بدون پشتوانه فرهنگی و نهادی، فاقد قدرت اجرایی اند.

سوم، نادیده گرفتن عاملیت زنان: دوگانه ساختار-فرهنگ، زنان را عمدتاً به عنوان کنشگرانی منفعل به تصویر می کشد که یا اسیر ساختارهای حقوقی اند یا گرفتار قفس آهنین فرهنگ. حال آن که حتی در محدودکننده ترین بسترها، زنان راهبردهایی برای چانه زنی، مقاومت و بازتعریف قواعد بازی ابداع می کنند. محمدی فر (۲۰۲۳) با تأکید بر «تصدی مناصب زمامدارانه»، نشان می دهد که دستیابی زنان به موقعیت های اجرایی کلیدی، می تواند به تدریج کلیشه های فرهنگی را تضعیف کند. مرادی مهد و همکاران (۲۰۲۵) نیز از ظرفیت «کنش اجتماعی» زنان در پرتو بازخوانی متون دینی سخن می گویند. همچنین موسی، الهاشم و ابهری (۲۰۱۴) با بررسی مشارکت زنان در توسعه سیاسی-اجتماعی ایران، عاملیت زنان را در قالب فعالیت های

مدنی و حزبی قابل ردیابی می‌دانند. بنابراین، هرگونه چارچوب تحلیلی جامع باید کنش‌های فردی و جمعی زنان را درون شبکه تعاملات ساختار و فرهنگ جای دهد.

از این رو، چارچوب نظری مطلوب باید به گونه‌ای طراحی شود که ابعاد ساختاری، فرهنگی و عملیاتی را نه به صورت تفکیک شده، بلکه در قالب یک نظام پویا و متقابل مفهوم‌پردازی کند. گام بعدی معرفی چنین چارچوبی است.

چارچوب نظری ترکیبی: ساختار، فرهنگ و عاملیت در تعامل دیالکتیکی

در پاسخ به کاستی‌های پیش‌گفته، چارچوب پیشنهادی حاضر بر سه رکن اصلی بنا می‌شود: (۱) ساختار فرصت سیاسی، (۲) زمینه فرهنگی، و (۳) منابع عملیاتی. این ارکان سه‌گانه نه به عنوان جعبه‌هایی مجزا، بلکه به عنوان ابعادی درهم‌تنیده از واقعیت اجتماعی فهم می‌شوند که پیوسته یکدیگر را تولید و بازتولید می‌کنند.

۱. ساختار فرصت سیاسی

این رکن ناظر بر کلیه ترتیبات رسمی و غیررسمی است که دسترسی زنان به عرصه سیاست را تسهیل یا مسدود می‌سازند. مؤلفه‌های اصلی آن عبارت‌اند از:

- نظام حقوقی و انتخاباتی: قوانین اساسی، نظام‌های انتخاباتی تناسبی یا اکثریتی، وجود یا فقدان سهمیه‌های جنسیتی، الزامات ثبت‌نام و نامزدی، و آیین‌نامه‌های داخلی احزاب. برای مثال، شودوا (۲۰۰۵) نشان می‌دهد که نظام‌های تناسبی با لیست‌های بسته و سهمیه‌بندی، مشارکت زنان را افزایش می‌دهند. در مقابل، نبود این سازوکارها در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، مانعی جدی محسوب می‌شود (موتیجیما و ترزی، ۲۰۲۵؛ اسلم و اقبال، ۲۰۲۵).

- منابع اقتصادی و شبکه‌های قدرت: هزینه مبارزات انتخاباتی، دسترسی به حامیان مالی، شبکه‌های غیررسمی قدرت و روابط پدربنار. بیگم (۲۰۲۳ الف) و فیدلیس (۲۰۲۵) بر این نکته تأکید دارند که حتی در صورت رفع موانع رسمی، شکاف اقتصادی میان زنان و مردان در عرصه سیاست تداوم می‌یابد. در ایران نیز داودی و همکاران (۲۰۲۳) فقدان بودجه و زیرساخت‌های حزبی را یکی از دلایل ناکامی برنامه‌های توسعه می‌دانند.

- ساختار نهادی احزاب و دولت: نحوه گزینش نامزدها، شفافیت فرایندهای حزبی، و فرهنگ سازمانی نهادهای سیاسی. باری (۲۰۰۵) تصریح می‌کند که احزاب به عنوان دروازه‌بانان اصلی سیاست، معمولاً فضا را برای زنان تنگ می‌کنند. محمدی اصل (۲۰۰۴) نیز با اشاره به ضعف احزاب در ایران، این عامل را در کنار ساختارهای رسمی برجسته می‌سازد.

۲. زمینه فرهنگی

مقصود از زمینه فرهنگی، مجموعه نظام‌های معنایی، ارزش‌ها، هنجارها و گفتمان‌های مسلطی است که نقش‌های جنسیتی را تعریف و بازتولید می‌کند. این رکن در برگیرنده موارد زیر است:

- هنجارهای مردسالارانه و تعریف عرصه سیاست به عنوان قلمروی مردانه: در جوامع پشتون (ناز و احمد، ۲۰۱۲)، بلوچستان پاکستان (غفور و همکاران، ۲۰۲۳) و شمال نیجریه (فیدلیس، ۲۰۲۵) این هنجارها چنان قدرتمندند که حتی تصور حضور زنان در سیاست را ناممکن می‌سازند. ممتاز و شهزادی (۲۰۲۵) نیز تأکید می‌کنند که ترس از بدنامی و فشار خانواده از مهم‌ترین بازدارنده‌ها است.

- گفتمان‌های دینی و سنت‌های محلی: تفسیرهای مسلط دینی یا عرفی از متون مقدس که مشارکت زنان را محدود می‌کند. مرادی‌مهد و همکاران (۲۰۲۵) به این مهم در بستر ایران پرداخته‌اند و همزمان نشان داده‌اند که بازخوانی نوآندیشانه دینی می‌تواند این گفتمان‌ها را به چالش بکشد. کوهاسنیتا و شجاعی (۲۰۰۸) نیز به صراحت از تأثیر فرهنگ و دیانت بر مشارکت سیاسی زنان در ایران پس از انقلاب سخن می‌گویند.

- کلیشه‌های جنسیتی در رسانه‌ها و آموزش عمومی: بازنمایی‌های رسانه‌ای و محتوای آموزشی‌ای که زنان را در نقش‌های مراقبتی و خانگی تثبیت می‌کنند. صالحی و همکاران (۲۰۲۱) در مطالعه کیفی خود در ایران، نشان داده‌اند که این کلیشه‌ها چگونه به‌زیستی و مشارکت اجتماعی زنان را محدود می‌کند.

۳. منابع عملیاتی

عاملیت در این چارچوب به معنای ظرفیت کنشگران زن برای تأمل، انتخاب و اقدام در جهت دگرگون‌سازی شرایط ساختاری و فرهنگی است. منابع عملیاتی عبارت‌اند از:

- سرمایه انسانی و سیاسی فردی: تحصیلات، مهارت های رهبری، آگاهی حقوقی و اعتماد به نفس سیاسی. آخوندی و همکاران (۲۰۲۴) نشان می دهند که سطح تحصیلات و خودکارآمدی سیاسی با مشارکت زنان در تهران رابطه مستقیم دارد. محمدی فر (۲۰۲۳) نیز تصدیق می کند که مناصب زمامدارانه را هم معلول و هم مولد توانمندی سیاسی می دانند.

- سرمایه اجتماعی و شبکه های حمایتی: عضویت در تشکلهای مدنی، شبکه های همبستگی زنان، احزاب سیاسی و اتحادیه ها. موسی و همکاران (۲۰۱۴) بر نقش این شبکه ها در مشارکت سیاسی-اجتماعی زنان ایرانی تأکید دارند. بیگم (۲۰۲۳) نیز نبود این شبکه ها را عاملی مهم در ضعف مشارکت زنان پاکستانی برمی شمارد.

- کنش های جمعی و جنبش های زنان: توانایی بسیج گری، چانه زنی جمعی و فشار از پایین برای تغییر قوانین یا هنجارها. پرووی و رستمی-پرووی (۲۰۱۲) در مجموعه مقالات خود تصویر زنده ای از قدرت عاملیت زنان در ایران سده بیست و یکم ارائه می دهند.

تعامل دیالکتیکی سه رکن

نوآوری چارچوب پیشنهادی در مفهوم پردازی تعامل پویای این سه رکن است. ساختار فرصت سیاسی، زمینه های نهادی-حقوقی برای کنش فراهم می آورد؛ اما همین ساختارها تجسم انضمامی هنجارهای فرهنگی ای هستند که در گذر زمان نهادینه شده اند. برای مثال، نبود سهمیه جنسیتی در قانون انتخابات، بازتاب این باور فرهنگی است که «شایستگی» معیار اصلی است و زنان فاقد آن هستند، و متقابلاً این خلأ حقوقی، پیامی فرهنگی را تکرار می کند (باری، ۲۰۰۵؛ شودوا، ۲۰۰۵). از سوی دیگر، عاملیت زنان می تواند با فشار بر نهادها و تولید گفتمان های بدیل، هم ساختار و هم فرهنگ را به چالش بکشد. جنبش های زنان در پاکستان، علیرغم هنجارهای پشتون، توانسته اند اندک اندک فضای سیاسی را بازتر کنند (بی بی و همکاران، ۲۰۲۵). در ایران نیز بازخوانی نواندیشانه دینی همزمان به ساختار فقهی-حقوقی و فرهنگ عمومی فشار آورده است (مرادی مهد و همکاران، ۲۰۲۵).

براتی پور و براتی پور (۲۰۲۳) با ارائه چارچوبی ترکیبی برای زنان روستایی، عملاً منطق مشابهی را دنبال کرده و نشان داده اند که چگونه محرومیت اقتصادی (ساختار)، باورهای سنتی (فرهنگ)، و کمبود مهارت های فردی (عاملیت) یک چرخه بازدارنده را تشکیل می دهند. چارچوب حاضر این ایده را به سطحی کلان تر ارتقا می دهد و بر روابط دوسویه و چندسویه تأکید دارد.

در یک سوی این مثلث، فرهنگ سیاسی مردسالار (زمینه فرهنگی)، قوانین تبعیض آمیز (ساختار) را مشروعیت می بخشد و دسترسی زنان به منابع عاملیتی مانند آموزش و سرمایه اجتماعی را محدود می کند (فیدلیس، ۲۰۲۵). در سوی دیگر، نهادهای رسمی با طرد سیستماتیک زنان، این پیام را به جامعه منتقل می کنند که سیاست جای زنان نیست و بدین ترتیب هنجارهای فرهنگی را بازتولید می کنند (موتیجیما و ترزی، ۲۰۲۵). در رأس سوم، زنان با کسب تحصیلات، تصدیق مناصب اجرایی و سازمان دهی جمعی، منابع عاملیتی خود را افزایش می دهند و می توانند با حضور در عرصه، کلیشه ها را بشکنند و تقاضا برای اصلاحات نهادی را بالا ببرند (محمدی فر، ۲۰۲۳؛ محمدی فر و مرادی، ۲۰۲۱).

این چارچوب، موانع را نه نقاطی ثابت، بلکه گره هایی در یک شبکه تعاملی می بیند. بدین ترتیب، هرگونه مداخله موفق باید همزمان به اصلاح نهادها (بعد ساختاری)، تغییر گفتمان ها (بعد فرهنگی) و تقویت ظرفیت های فردی و جمعی زنان (بعد عاملیتی) بپردازد. برای مثال، تعیین سهمیه جنسیتی صرف (تغییر ساختار) بدون همراهی افکار عمومی (فرهنگ) و آماده سازی زنان برای تصدیق مسئولیت (عاملیت)، به انتصاب های صوری می انجامد که توانمندسازی واقعی را به دنبال ندارد (داودی و همکاران، ۲۰۲۳).

کاربست چارچوب در تحلیل موانع توانمندسازی سیاسی زنان در جوامع در حال توسعه

برای نشان دادن قدرت تبیینی چارچوب ترکیبی، می توان آن را در مورد چند خوشه موضوعی و جغرافیایی به کار بست که در ادبیات موجود بازتاب یافته اند.

الف. میراث دولت های رانتیر و تداوم مردسالاری سیاسی

بسیاری از کشورهای در حال توسعه با تکیه بر درآمدهای نفتی یا منابع طبیعی، ساختارهای سیاسی بسته ای دارند که مشارکت زنان را محدود می کند. شهابی و علی پور (۲۰۲۵) در مقایسه ایران، ترکیه و عربستان سعودی نشان می دهند که اقتصاد رانتی در ایران و عربستان، طبقه متوسط مستقل را تضعیف کرده و فضا را برای فرهنگ سیاسی پدرتبار باز نگاه داشته است. در این کشورها، ساختار فرصت سیاسی (نظام انتخاباتی تحت کنترل، نبود احزاب رقابتی) و زمینه فرهنگی (هنجارهای

دینی-عشیره‌ای) یکدیگر را تقویت می‌کنند و منابع عاملیتی زنان (مانند آموزش عالی که در ایران گسترش یافته) را بی‌اثر می‌سازند. اعتباریان و همکاران (۲۰۲۵) نیز با ارائه الگوی توانمندسازی، بر ضرورت اصلاحات نهادی همسو با تغییرات فرهنگی تأکید دارند و دقیقاً هم‌پیوندی این ابعاد را مفروض می‌گیرند.

ب. تعارض هنجارهای قومی-قبیله‌ای و نهادهای مدرن

در کشورهایی مانند پاکستان و اتیوپی که ساختارهای قبیله‌ای هنوز نفوذ دارند، هنجارهای فرهنگی عمیقاً ساختار فرصت سیاسی را شکل می‌دهند. ناز و احمد (۲۰۱۲) و غفور و همکاران (۲۰۲۳) نشان می‌دهند که در جامعه پشتون و بلوچ، رسم «پرده» و تفکیک جنسیتی فضاهای عمومی، عملاً امکان حضور زنان در میتینگ‌های سیاسی و تعامل با رأی‌دهندگان را سلب می‌کند. این هنجارها چنان در ساختارهای غیررسمی نهادینه شده‌اند که احزاب سیاسی به ندرت زنان را نامزد می‌کنند (ساختار)، و این عدم نامزدی به نوبه خود این باور را تقویت می‌کند که سیاست شایسته زنان نیست (فرهنگ). عاملیت زنان در این شرایط به صورت راهبردهای خرد، مانند فعالیت در شبکه‌های غیررسمی یا تمرکز بر آموزش، بروز می‌یابد (بی‌بی و همکاران، ۲۰۲۵). اما تا هنگامی که این منابع عاملیتی به سطح کنش جمعی نرسند، چرخه بازتولید شکسته نمی‌شود.

ج. دین، سیاست و فضای گفتامی

در جوامعی که دین نقش برجسته‌ای در حوزه عمومی دارد، گفتام‌های دینی هم ساختار و هم فرهنگ را مشروب می‌کنند. فیدلیس (۲۰۲۵) در نیجریه و ممتاز و شهزادی (۲۰۲۵) در پاکستان، موانع دینی را بخشی از زمینه فرهنگی می‌دانند که حتی قوانین رسمی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. در ایران، مرادی‌مهد و همکاران (۲۰۲۵) از یک سو بر محدودیت‌های برآمده از خوانش‌های مسلط تأکید دارند و از سوی دیگر ظرفیت نواندیشی دینی را به‌عنوان منبعی برای کنش اجتماعی زنان برجسته می‌کنند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که دین را نباید به‌سادگی در مقوله فرهنگ جای داد و از ساختار جدا کرد: نهادهای دینی خود بخشی از ساختار فرصت سیاسی (مانند شوراهای نگهبان یا دادگاه‌های شرعی) هستند و تفسیرهای دینی نیز می‌توانند در خدمت عاملیت زنان قرار گیرند. چارچوب ترکیبی، با درهم‌تنیدگی ابعاد، این پیچیدگی را به خوبی دریافت می‌کند.

د. ابزارهای سنجش و شاخص‌های بین‌المللی

تلاش‌های بهلولی و همکاران (۲۰۲۴) برای طراحی یک شاخص جهانی جدید برای توانمندسازی سیاسی زنان، عملاً منطق چارچوب ترکیبی را در سطح عملیاتی بازتاب می‌دهد. آن‌ها با ترکیب شاخص‌های کمی مانند درصد زنان در پارلمان (ساختار) و شاخص‌های زمینه‌ای مانند نرخ مشارکت در آموزش عالی (عاملیت بالقوه) و هنجارهای اجتماعی (فرهنگ)، مدلی چندبعدی ارائه می‌کنند. نتایج این پژوهش برای قفقاز جنوبی نشان می‌دهد که کشورهای دارای قوانین مترقی‌تر، لزوماً توانمندسازی سیاسی بالاتری ندارند، مگر آن که فرهنگ عمومی و منابع انسانی زنان نیز همسو شده باشند. این نتیجه تأییدی تجربی بر ضرورت عبور از تحلیل‌های تک‌بعدی است.

ه. درس‌هایی برای ایران و دیگر جوامع

کاربست چارچوب ترکیبی در تحلیل وضعیت ایران نشان می‌دهد که هیچ‌یک از سیاست‌های گذشته به دلیل تمرکز بر یک بعد، موفق نبوده‌اند. برنامه‌های پنجم و ششم توسعه (داودی و همکاران، ۲۰۲۳) عمدتاً به تغییرات ساختاری (تخصیص سهمیه‌های محدود) پرداختند و از همراهی فرهنگی و تقویت پایگاه اجتماعی زنان غافل ماندند. از موده و حاجی‌یوسفی (۲۰۱۹) با مقایسه سوئد و ایران، بر این نکته تأکید دارند که توانمندسازی سیاسی زنان هنگامی به حکمرانی خوب می‌انجامد که به صورت سیستمی و درهم‌تنیده با دیگر ابعاد توسعه پیش رود. از این رو، سیاست‌های آینده باید هم‌زمان به اصلاح قوانین انتخاباتی، ایجاد سازوکارهای تأمین مالی کمپین‌ها برای زنان، تولید گفتام‌های دینی و فرهنگی حامی مشارکت، و سرمایه‌گذاری روی آموزش رهبری و شبکه‌سازی زنان معطوف باشد.

نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف عبور از دوگانه ساختار و فرهنگ، چارچوبی نظری ترکیبی برای تحلیل موانع توانمندسازی سیاسی زنان در جوامع در حال توسعه ارائه داد. تحلیل منابع موجود (۳۷ منبع از ایران، پاکستان، نیجریه، اتیوپی و کشورهای قفقاز) نشان داد که تبیین‌های تک‌ساختی ساختاری یا فرهنگی، قادر به توضیح مقاومت موانع در برابر تغییر نیستند. چارچوب پیشنهادی با مفهوم‌پردازی سه رکن «ساختار فرصت سیاسی»، «زمینه فرهنگی» و «منابع عاملیتی» و تأکید بر تعامل دیالکتیکی آن‌ها، موانع را به‌مثابه گره‌هایی در یک شبکه پویا بازتعریف می‌کند.

کمک نظری این چارچوب در آن است که اولاً پیوند ساختار و فرهنگ را نه در قالب رابطه‌ای بیرونی، بلکه همچون دو روی یک سکه می‌بیند؛ ثانیاً عاملیت زنان را همچون نیرویی بالقوه برای شکستن این چرخه وارد تحلیل می‌کند؛ و ثالثاً زمینه لازم را برای طراحی سیاست‌های چندبعدی فراهم می‌سازد. یافته‌های تجربی پژوهش‌های مرور شده، از جمله در ایران (داودی و همکاران، ۲۰۲۳؛ اعتباریان و همکاران، ۲۰۲۵)، پاکستان (بیگم، ۲۰۲۳؛ الف؛ بی‌بی و همکاران، ۲۰۲۵)، نیجریه (فیدلیس، ۲۰۲۵) و اتیوپی (کاسا، ۲۰۱۵)، تأیید می‌کنند که موفقیت‌های محدود در توانمندسازی سیاسی زنان، نتیجه غلبه رویکردهای بخشی‌نگر بوده است.

البته چارچوب حاضر محدودیت‌هایی نیز دارد. از جمله، تمرکز آن بر سطح ملی و غفلت نسبی از تنوع‌های درون‌کشوری (شهری/روستایی، قومی، طبقاتی) که البته منابعی چون براتی‌پور و براتی‌پور (۲۰۲۳) و اشرفی-گفشه و همکاران (۲۰۲۴) برای زنان روستایی و عشایری تا حدی آن را پوشش داده‌اند. پژوهش‌های آینده می‌توانند با طراحی مطالعات تطبیقی مبتنی بر این چارچوب، روابط علی متقابل را در بسترهای گوناگون آزمون کنند. همچنین، عملیاتی‌سازی شاخص‌های ترکیبی، همچون تلاش بهلولی و همکاران (۲۰۲۴)، می‌تواند اعتبار تجربی چارچوب را افزایش دهد.

در نهایت، گذار از دوگانه ساختار و فرهنگ، نه صرفاً یک ضرورت دانشگاهی، بلکه شرط لازم برای سیاست‌گذاری مؤثر در حوزه توانمندسازی سیاسی زنان است. سیاست‌هایی که تنها بر سهمیه‌ها یا اصلاحات قانونی اتکا کنند، بدون تغییر هنجارها و تقویت عاملیت، همچنان پوسته‌ای توخالی باقی خواهند ماند. عکس این گزاره نیز صادق است: آگاهی‌بخشی فرهنگی بدون ایجاد فرصت‌های نهادی، سرخوردگی و انفعال را دامن می‌زند. چارچوب ارائه‌شده، مسیری برای خروج از این بن‌بست ترسیم می‌کند و می‌تواند راهنمای پژوهشگران و سیاست‌گذاران در جوامع در حال توسعه باشد.

منابع

- اعتباریان، ا.، جلالی، ز.، و شاه طالبی، ب. (۲۰۲۵). الگوی توانمندسازی زنان و راهکارهای افزایش مشارکت آنها در توسعه سیاسی پایدار در ایران. مطالعات مدیریت و توسعه پایدار، ۱۷، ۵۵-۷۲.
- ازموده، ف.، و حاجی یوسفی، ا. م. (۲۰۱۹). تأثیر توانمندسازی سیاسی زنان بر حکمرانی خوب: درس هایی از سوئد برای ایران. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۵۴، ۳۳-۶۲.
- بهلولی، ن.، شهری فر، م.، رضانی، م.، و عماری، ح. (۲۰۲۴). مطالعه تطبیقی توانمندسازی سیاسی زنان در کشورهای قفقاز جنوبی از سال ۲۰۰۶-۲۰۲۱ توسط یک شاخص جهانی جدید. زن و مطالعات خانواده، ۶۵، ۹۷-۱۳۰.
- داودی، ع. ا.، شکورزاده اردبیلی، س.، و امیرپور، م. (۲۰۲۳). توانمندسازی سیاسی زنان در برنامه های پنجم و ششم توسعه در ایران. جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، ۲۳، ۲۱۹-۲۴۴.
- شهابی، م.، و علی پور، ج. (۲۰۲۵). مطالعه تطبیقی توانمندسازی سیاسی زنان در ایران، ترکیه و عربستان (از سال ۱۷۸۹ تا ۲۰۲۳). مطالعات فرهنگ دیپلماسی، ۱۰، ۱۵۸-۱۸۰.
- صادقی، ح.، صادقی، ر.، و عزیزی، ع. (۲۰۲۲). ارزیابی تأثیر شکاف جنسیتی بر عملکرد محیط زیستی در کشورهای منتخب جهان. زن در توسعه و سیاست، ۷۸، ۳۸۹-۴۱۳.
- محمدی فر، ن. (۲۰۲۳). نقش و اهمیت تصدی مناصب زمامدارانه در توانمندسازی سیاسی زنان. سیاست جهانی، ۴۳، ۹۷-۱۳۱.
- محمدی فر، ن.، و مرادی، ع. (۲۰۲۱). توانمندی سیاسی و رفتارهای محیط زیستی زنان (مطالعه موردی شهر کرمانشاه). زن در توسعه و سیاست، ۷۴، ۴۲۹-۴۵۴.
- مرادی مهد، ه.، مبارکی، م.، یحیوی همدانی، ح.، و سبزه ای، م. ت. (۲۰۲۵). توانمندسازی سیاسی زنان در پرتو نواندیشی دینی: تحلیلی از مسیر بازخوانی تا کنش اجتماعی. مطالعات اجتماعی ایران، ۱۹ (۲)، ۹۱-۱۰۵.
- براتی پور، ح.، و براتی پور، ع. (۲۰۲۳). موانع توانمندسازی سیاسی زنان روستایی و عشایری: چارچوب نظری ترکیبی. در پنجمین همایش ملی ظرفیت ها و محدودیت های توانمندسازی زنان روستایی. کلات.
- کوهاسنیتا، ک.، و شجاعی، ن. (۲۰۰۸). بررسی موانع فرهنگی مشارکت سیاسی-اجتماعی زنان پس از انقلاب اسلامی ایران. مطالعات میان فرهنگی، ۳ (۸)، ۱۵۱-۱۶۶.
- محمدی اصل، ع. (۲۰۰۴). موانع مشارکت سیاسی زنان در ایران. رفاه اجتماعی، ۳ (۱۲)، ۹۳-۱۳۰.
- Akhondi, M., Habibpour Gatabi, K., & Hazrati Someeh, Z. (۲۰۲۴). Political participation of women in Tehran: factors and obstacles ahead. *Women's Strategic Studies*, 27(۱۰۵), ۹-۳۷.
- Asheri-Gafsheh, E., Hajinejad, A., & Sadeghi, K. (۲۰۲۴). Investigating barriers to participation of rural women from the perspective of the community-oriented approach (case study: rural women of Lasht Nesha District).
- Aslam, N., & Iqbal, M. (۲۰۲۵). A Study of Gender Inequality in Political Representation: Analyzing the Barriers to Women's Political Empowerment. *Economic Trends and Business Review*, 3(۲), ۱۳-۲۴.
- Bari, F. (۲۰۰۵, November). Women's political participation: Issues and Challenges. In *United Nations Division for the Advancement of Women Expert Group Meeting*:

Enhancing Participation of Women in Development through an Enabling Environment for Achieving Gender Equality and the Advancement of Women. Bangkok (Vol. ۳۹۳).

- Begum, A. (۲۰۲۳). Factors Behind Low Political Participation of Females in Pakistan. *Internation Journal on Women Empowerment*, 9, ۱۶-۲۵.
- Begum, A. (۲۰۲۳). Political participation of female in Pakistan: Prospects and challenges. *Unisia*, 41(۱), ۳۹-۷۶.
- Bibi, U., Rehman, H., BiBi, N., Khalid, M. B., & Ullah, A. (۲۰۲۵). Factors Influencing Women Political Participation: A Case Study of Chakdara Lower Dir, KP. *Social Science Review Archives*, 3(۳), ۱۷۴۰-۱۷۵۲.
- Fidelis, F. (۲۰۲۵). Challenges to Women's Active Political Participation in Northern Nigeria: The Interplay of Education, Religious-Cultural Norms, and Financial Barriers. *Religion and Policy Journal*, 3(۱), ۲۵-۳۷.
- Ghafoor, S. A., Baloch, M. A., & Murtaza, G. (۲۰۲۳). Socio-Cultural Challenges to Women's Political Participation in Makran, Balochistan. *Journal of Quranic and Social Studies*, 3(۲), ۲۴-۳۶.
- Kamila, D. I. (۲۰۲۵). Policy Analysis of Women's Empowerment in Political and Government Participation. *Kampret Journal*, 4(۲), ۶۷-۷۷.
- Kassa, S. (۲۰۱۵). Challenges and opportunities of women political participation in Ethiopia. *Journal of Global economics*, 3(۴), ۱-۷.
- Mumtaz, T., & Shehzadi, A. (۲۰۲۵). SOCIO-CULTURAL BARRIERS TO WOMEN'S POLITICAL PARTICIPATION IN PAKISTAN. *International Journal of Social Sciences Bulletin*, 3(۹), ۸۰۶-۸۱۵.
- Musai, M., Alehashem, B. R., & Abhari, S. M. F. (۲۰۱۴). Participation of Women in Sociopolitical Development in Iran. *International Journal of Academic Research in Business and Social Sciences*, 4(۳), ۵۷۱.
- Mutijima, P., & Terzi, E. G. (۲۰۲۵). Gendered leadership and structural barriers: Evaluating women's political participation and representation. *Mehmet Akif Ersoy Üniversitesi Uygulamalı Bilimler Dergisi*, 9(۱), ۱-۱۱.
- Naz, A., & Ahmad, W. (۲۰۱۲). Socio-cultural impediments to women political empowerment in Pakhtun society. *Academic Research International*, 3(۱), ۱۶۳.
- Ojo, S. O. (۲۰۲۴). GENDER AND VOTING BEHAVIOR IN NIGERIA: ANALYZING THE BARRIERS AND OPPORTUNITIES FOR WOMEN'S PARTICIPATION IN ELECTIONS. *Gender & Behaviour*, 22(۳), ۲۲۹۷۵-۲۲۹۸۳.
- Povey, T., & Rostami-Povey, E. (Eds.). (۲۰۱۲). *Women, power and politics in 21st century Iran*. Ashgate Publishing, Ltd.
- Salehi, A., Whitehead, D., Sebar, B., Upadhyay, R., Coyne, E., & Harris, N. (۲۰۲۱). Young women living in Iran: Gendered drivers influencing social participation and wellbeing. *Journal of Gender Studies*, 30(۴), ۴۷۸-۴۹۵.
- Shvedova, N. (۲۰۰۵). Obstacles to women's participation in parliament. *Women in parliament: Beyond numbers*, 33(۱), ۲۲-۴۵.
- Ullah, R. (۲۰۱۸). Socio-cultural and economic factors affecting women political participation in Dir district of Khyber Pakhtunkhwa. *The Women-Annual Research Journal of Gender Studies*, 10(۱۰).